

## سرکوب جنبش دانشجویی

(۱۳۴۱ - ۱۳۳۴)

نوشته حاضر بر پایه اسنادی فراهم آمده است، که محطی شاعیان در اواخر سال ۱۳۵۲، پیش از آنکه در جنبش چریکی کشته شود، در اختیار من نهاد - ماجرائی که از شرح آن سریر گذرم - اما در ادای دین می‌گویم آن اسناد را، همراه با مدارک تویافته دیگر، بی‌کم و کاست و چه بسا فهرست وار بدست دهم - این مختصر را هم به نام و نه یکد محاب اسناد می‌گارم و به جنبش دانشجویان ایران تقدیم می‌دارم.

سختوای آن مجموعه اسناد که شاعیان به خانه ما آورد، به اختصار عبارت بود از: اسناد کودتای ۲۸ مرداد، اعلامیه‌ها و بیانیه‌های گوناگون در این باب، بویژه اعلامیه‌های دانشگاه تهران، اعلامیه‌های روحانیان، از جمله رساله چاپی از خمینی در پشتیبانی سرخستائنه از قانون اساسی مشروطیت، همراه با این گزارش که: این قانون خونیهای هزاران شهید انقلاب مشروطه است و ناظران نام‌زد آن، احدی را حق نیبیر یک ماده از آن نیست. این رساله را با امضای برینده آن، به سال ۱۳۴۰، در تم چاپ کرده بودند. همچنین در میان آن ازواجی شامل یک چمدان کوچک و یک کیف دستی، اعلامیه‌های نیروها و احزاب مختلف بویژه در دوران نخست وریری اجینی از جمله نهضت آزادی به چشم می‌خورد. علاوه بر روزنامه و نشریات زمانه، عکس‌هایی از دکتر مصدق در احمدآباد، اشعار منتشر تشسسته شاعیان، سروده‌ها و سرودهای انقلابی دیگران و مدارکی از این دست دیده می‌شد.

به سال‌های بعد از انقلاب بر آن شدیم که بخشی از این مجموعه را که در ریختن با جنبش دانشجویی بود، تکمیل و منتشر کنیم و تاریخچه‌ای از مبارزات دانشجویان فراهم آوریم. قرار بر این شد که الف رحیم، نوران‌رضاخان تا کودتا را بر عهده گیرد و من دوران کودتا تا انقلاب را.

مجتلی که می‌خوانید، بخشی است از آن کتاب و گذشته‌ای از سهم من در آن کتاب. اگر گاه از آن مجموعه گزارش‌ها بهره گرفتارم، غرض جز این نیست که آن اسناد را به روزگار، و از دستبرد روزگار در امان دارم. شاید هم خواست صاحب اسناد در همین سلسله بوده باشد.

\*\*\*

به ادوار کورناگون، تاریخچه جنبش دانشجویی ایران، هم بدانگاه که افکار و افراد را در کنار یکدیگر پیش می‌برد، خود اندیشه‌های رایج و سیاست‌های حاکم بر زمانه را باز می‌گوید و حال و روزگار کشور را به‌رغم زمانی می‌شناساند. نیازها و خواست‌های جمع‌نا همگن دانشجویان، مبانگینی است از نیازها و خواست‌های همگن جمع، اعتلای جنبش دانشجویی آنجا که یکپارچه و یکصد است؛ بازتابی است از اعتلای فرهنگی میهن ما، یعنی تبلور شکبائی همگان است در برخورد با اندیشه و بیان و اجتناع غیر. پراکندگی دانشجویان، چه از سوی حکومت و چه از سوی احزاب، نشان از تفرقه در میان مردم و نیروهای درگیر است. پس بی سبب نیست که اهل قدرت، همواره و به لحظه‌ای که احزاب را وانهاده‌اند، نضت دانشگاه را نشانه رفته‌اند. چنانکه آزادی‌کشی و فرهنگ‌کشی را با سرکوب دانشجویان آغاز کرده‌اند. چنین بوده و چنین هست. اسلامیان نیز این شیوه را از گذشتگان آموخته‌اند و به کار بستند، ورنه ابتکار نه از آنان بود. گرچه گفته‌اند آزموده را آزمودن خطاست، اما این سخن نغز را برای ملت فراموشکار ایران نگفته‌اند که هرگز از تاریخ و تکرار تاریخ‌درسی به یادگار نبرده است. هم امروز هم - اگر نیک بنگری، دل به سوی کسانی دارد که بی‌سابقه پیشقدم فرهنگ‌کشی بوده‌اند و با روی به نوحاستگانی که می‌روند تا سرنشت ملت را بسه چهل مرکب قلم زنند.

گواه آنچه آوردیم جنبش دانشجویی به دوران حکومت دکتر علی امینی (۱۳۴۱ - ۱۳۴۰) است و سیاست آن دولت در قبال آزادی، دانشگاه و دانشجویان، که موضوع اصلی سخن ما نیز هست.

اما پیش از آن و مقدمه‌وار، مختصری از این تاریخچه را به دنبال کودتای ۲۸ مرداد می‌آوریم، تا تحول جنبش را بهتر بدست داده باشیم.

بعد از سال‌های ۱۳۳۲، یعنی پس از پیروزی کودتاگران و شکست جنبش ضد استعماری و نیز خیانت دهشتناک حزب توده، سراسر کشور را رکود و سکون فرا گرفت. پشتیبانی سرسختانه دولت شوروی از تیمسار زاهدی و استرداد طلاهای ایران به دولت کودتا، جوارمان چپ را بی‌الگو و سردرگم برجای گذاشت.

جبهه ملی که هنوز به خاطر هواداری از دکتر مصدق وجهه‌ای داشت، بعد از کنار رفتن "پیشوا" بی‌آرمان، بی‌هدف و بی‌برنامه برجای ماند و از سازماندهی ناخرسندی‌ها ناتوان آمد. تنها و گاه به این دل خوش داشت که رژیم رفتنی است، پایگاه ندارد، و سرانجام آمریکا بشیطان از کودتا، به سردمداری جبهه رضا خواهد داد.

در این انتظار واهی، روشنفکران جوان، چشم به راه رهائی، در پس امید کور سنگسار گرفتند و در خویشتن خویش فرو رفتند. بسیاری در سوز و گداز شکست، بساط تریاک و ناله شبگیر را گسترده‌اند. بدینسان در بیزاری از سیاست، روح نشسته و ادبیات اقیون جان گرفت. عصر "بوف کور" فرارسید. صادق هدایت، نه مظهر عمیان علید فرهنگ حاکم، که پیام آور خردکشی جلوه‌گر آمد. فضا با بوی "سلاخ‌خانه" بوف کور و "سه قطره خون" و "سگ و لگرم" پر شد. حرمان قرون دم به دم انفعال داد و از زبان طوطی "داش آکل" و "عنبر" و لوطی

چویک، سرود هجران سر داد - نیسا اگر باب شد، افکارش بر زمین ماند + نوای "مرغ آمیسن" و "در قایم نشسته به شکلی" باز دیگر برخاست، اگر هم وزن شکست، زمستان شکست، زاغ های سیاه از "تکدرخت" های توللی و نادر پور برگرفتند + هنوز کسی به "تا آخریسن نفس" توللی نمی اندیشید و نادر پور یکی از زیباترین اشعارش را در نظم ترخه های منی می سرود که: "شعری اسب در دلم - شعری که دوست دارم و نتوانمش سرود - شعری از آنچه هست - شعری از آنچه بود" و هر کس "همراه" خود را به گوشه ای از خرابیات می جست + این بدبسی و نومیدی، در گزینش آثار فرنگی و ترجمه ها نیز به چشم می خورد + نوشته های کافکا، که عمیان علیه یهود آزاری است، به مصیبت نامه "مسخ" شد و بیاری دل افروندگان از راه مانده شناخت + جمعی جوهر و داستایوفسکی سخت باپ روز شدند + روشنفکران نخبد تر روی به "هرمان هسه" آوردند که در داستان "دُمبان" سرنوشت آدمی را بر پشانی او حک می دید و "تهوع" مارتا هم جای خود را داشت.

در این فضای انفعال و انتظار، "مجله فردوسی" یا گرفت و عالمی داشت و چاشنی شب های اقیون زدگان را سداک می دید + آن تشریح که هنوز آثارش باقی است، روشنفکران را به جان هم می انداخت و برایشان فلسفه هستی می تراشید + رژیم آن لپرنامه را پرورال می داد + می چرخاند، و "غیبت روشنفکرانه" و یا بقول امروزی ها "پولمیک" بی سرونه را جایگزین اندیشیدن و نقد اندیشه می کرد + بدینسان تخریب جای سازندگی را می گرفت.

جنبش دانشجویی نیز از این خمودی گریزی نداشت و گاه لنگدنگان یا پژمردگان همراه بود + از پی آمدهای کودتا در دانشگاه آگاهی دارم + کشتار ۱۶ آذر ۱۳۳۲ را در جای دیگر بدست داده ام (نگاه کنید به: دانشجویان و مبارزه طبقاتی در ایران: زمان نو، شمساره ۱، مرداد - شهریور ۱۳۶۰، تهران، نشر معاصر، ص ۲۲-۵) می دانیم که از این تاریخ گمارد در دانشگاه مستقر شد + دولت حسی آزادی نسبی انتخابات را از هیات علمی گرفت، و دکتر اقبال را به دانشگاهیان تحمیل کرد، و فعالیت سیاسی را برای دانشجویان ممنوع اعلام نمود و اختناق بر محیط تحصیل و تدریس حاکم گشت.

در دانشگاه تهران خبری از نظاهرات و اعتصاب نبود + گهگاه اعلامیه های پراکنده منتشر می شد، اما راه به جایی نمی برد + تنها عمل اعتراضی شاید در ۱۳۳۴ بود که به مناسبت برگزاری "هزاره ابن سینا" در تهران، گروهی از دانشجویان، در جهت افشاگری، بسته دیدار ایران شناسان رفتند و برخی بازداشت شدند.

در خرداد همین سال اعتصاب ۲۰/۰۰۰ کارگر کوره پز خانه های تهران، جوانان را به جنبش و جوش آورد + دکتر اقبال، نخست وزیر وقت هشدار می داد: "من از اعتصاب بدم می آید +۰۰ و هر حرکت اعتصابی را با نیروی انتظامی درهم می شکنم" + درگیری قوای پلیس با اعتصابیون که جوانان را هم با خود همراه داشت، چند کشته و زخمی برجای گذاشت.

در ۲۰ دیماه نوبت به راه پیمایی دانش آموزان رسید که به سوی وزارت فرهنگ روان شدند + دانشجویان هنوز سردرگم، به پشیبانی کتبی از رفقای جوان بسمند کردند و دنبال نگرفتند + تا سال ۱۳۳۸، جنبش دانشجویی در سرگردانی سر می کرد + در سال تحصیلی ۳۸-۱۳۳۷، در

دانشگاه های ایران ۱۴۰۰ دانشجوی نام نویسی کردند، بدین قرار: در دانشگاه تهران ۱۳۰۰ نفر، در دانشگاه تبریز ۱۰۵۵ نفر، در دانشگاه شراز ۴۹۰ نفر، در دانشگاه شهید ۴۸۰ نفر. اقدام مهم دانشجویان دانشگاه تهران در این سال، برپائی "کمیته سوخت"، در جهت هماهنگ کردن فعالیت های صنفی - سیاسی بود + یکسال بعد "سازمان دانشجویان دانشگاه تهران" ایجاد شد که ۶ عضو داشت.

نخستین بار بود که بعد از کودتا دانشجویان برآن شدند تا سالگرد ۱۶ آذر برگزار کنند. اعلامیه "کمیته دانشجویان" در این رابطه سخت گویا و بیانگر روح زمانه است. دانشجویان در فراخوان خود، به یاس حاکم از پس کودتا اشاره کردند و نوشتند: "آتش بیگار در زیر انبوه خاکستر استبداد و خیانت، شعله و گرمی خود را از دست می داد. سکوت و سیاهی چنان بود که به آسانی می شد باور کرد که همه چیز پایان گرفت و خاکستر شد. دیگر نمی شود کاری کرد. حُثت که با درفش نمی جنگد. این جمله ها بر زبان ها جاری می شود. کودتاجیان به مزدوری اجانب رفته بودند - آنگاه، بی آنکه راهی به آینده بنمایند و بکشابند، خطاب به یاران خود گفتند: "ای دانشجویان! نو باید در نظاره های که بسامه مناسبت ۱۶ آذر برپا می شود، شرکت کنی. شرکت در این مراسم دفاع از تمام ارزش ها و آرمان های انسانی است، اظهار انزجار نسبت به تجاوز به حریم دانشگاه است، اظهار نفرت از آدم کشی در کلاس درس است." (اعلامیه کمیته دانشجویان، به مناسبت ۱۶ آذر ۱۳۳۸).

در ۱۳۳۹ جبهه ملی دوم برپا شد و از آنجا که شاه در پیام رادیویی، تویید انتخابات آزاد را داده بود، ملیون نیز تصمیم به مشارکت گرفتند. بدین مناسبت اجتماعات گوناگونی شکل گرفت و جنبش دانشجویی را بار دیگر، در جهت آزادی انتخابات به حرکت آورد. بدینسان مراسم سالگرد ۱۶ آذر را پرشکوه تر از همیشه برگزار کردند و به پشتیبانی از شرکت احزاب در انتخابات برآمدند.

اما بر خلاف قول و قرارها، دولت از پذیرفتن نامزدهای انتخاباتی جبهه ملی و حزب ایران خودداری کرد، آراء قلابی را به صندوق ها ریخت و بدن سان از ۲۰۰ کرسی مجلس ۷۰ کرسی به حزب ملیون، ۶۵ کرسی به حزب مردم، ۳۲ کرسی به منفردین تعلق گرفت و ۳۰ کرسی دیگر معوق ماند.

در اوایل بهمن، دارودسته حاج رضائی و رشیدیان به اجتماع جبهه ملی حمله بردند، برخی را زخمی کردند و در فردای همان روز اعضای "کمیته دانشگاه" را به زندان فرستادند. ساز پنهان به دست دانشجویان افتاد. در ۶ بهمن ۲۰۰۰ دانشجوی در محوطه دانشگاه بست نشستند و خواستار "لغو انتخابات ساختگی" و آزادی یاران خود شدند، بویژه که در طی آن چند هفته، علاوه بر کمیته دانشگاه، ۱۶۰ دانشجوی در بازداشت بودند.

قوای پلیس به محاصره دانشگاه برآمد و تا سه روز از رساندن غذا به دانشجویان، جلوگیری کرد. دانشجویان در قطعنامه تنیدی که همان روز نداشت، در سخن دانشگاه خواندند، خطاب به سره شریف اسامی که به دنبال دکتر اقبال نخست وزیر شده بود، گفتند:

"دولت شما نیز مانند دولت اقبال، اصل آزادی بیان و قلم و اجتماعات را زیر پا

گذارده ۰۰۰ دولت شما نیز مانند دولت افعال، با شهید و ایجاد رعب و هراس و حتی تعقیب و توقیف افراد از فعالیت های انتخاباتی جلوگیری می نماید. دولت شما نیز ۰۰۰ انجمن های نظارت بر انتخابات را از عناصر وابسته به احزاب ساختگی تشکیل داده، تا چنانچه مقتضی است در میردانتخاب افراد طبق نقشه و توصیه دولت عمل شود ۰۰۰ محیط دانشگاه در همه وقت و در همه جا، در دفاع از آزادی و احترام به قانون، سنگر آزادی و فرد دانشجو نیز همیشه سرباز آزادی است. بنا براین با دانشجویان دانشگاه تهران، در مورد ارائه اسن انتخابات رسوا، اعتراض و اعلام خطر می کنیم. ۰۰ اگر دولت در مورد تامین اصل آزادی انتخابات قادر به مقاومت در برابر مداخله و اعمال نفوذ محافل ستغذ نیست؛ بلادرسنگ استعفا بدهد و با انتخابات را متوقف کند ۰۰ ما به شما اخطار می کنیم که در صورت ادامه این وضع، برای جلوگیری از این تجاوزات، تنها علیه دولت شما به تظاهر اکتفا نکرده و دامنه تظاهرات را به محیط خارج از دانشگاه خواهیم کشید و در این صورت مسئولیت هرگونه حادثه ای متوجه شما خواهد بود" (کمیته دانشجویان دانشگاه تهران، ۶ بهمن ۱۳۳۹).

در ۹ بهمن، و برای نخستین بار درهای دانشگاه را بستند. اما دانشجویان از پای ننشستند و موج اعتراض سراسر محیط تحصیلی کشور را فرا گرفت. در دانشگاه مشهد اعلام اختصاب شد، در دانشگاه تبریز دانشجویان در گیری را به خیابان ها کشاندند و در اعلامیه ای که بدین مناسبت انتشار دادند، گفتند: "ما دانشجویان دانشگاه تبریز، نفرت عمیق خود را از اعمال غیرقانونی دولت ابراز می داریم. ما مبارزه خواهیم کرد و برادران خود را با پیگیری تمام دنبال می کنیم و اجازه نمی دهیم که بیش از این به طبقه دانشجو در ایران توهین شود" (پیام دانشجو، ۱۴ فروردین ۱۳۴۰). خواست های دانشجویان تبریز عبارت بودند از:

- ۱ - دانشگاه هرچه زودتر باز شود.
- ۲ - دانشجویان زندانی دانشگاه تهران آزاد شوند.
- ۳ - مجلس "قلابی" دوره بیستم هرچه زودتر منحل شود.
- ۴ - آزادی اجتماعات و مطبوعات برقرار گردد (از اعلامیه دانشجویان دانشگاه تبریز، ۱۲ بهمن ۱۳۳۹).

در اواخر بهمن دولت متعهد شد که به تدریج دستگیر شدگان را آزاد کند و ۵۸ نفر رها شدند. دانشجویان در اول اسفند اختصاب را شکستند و دانشگاه گشوده شد. اما دانشجویان بر سرشتار های خود باقی بودند. دولت شریف امامی پیشنهاد می کرد که دانشجویان شعار "آزادی انتخابات" را که سیاسی است رها کنند، تا باقی یاران شان از زندان آزاد شوند. اما این پیشنهاد به عنوان نشان از "فساد دستگاه حاکمه" طرد شد و تزلزل در مقام نخست وزیر انداخت که به دنبال تظاهرات معلمان، از کار برکنار شد.

از ویژگی های اعتراضات و تظاهرات آن سال، همبستگی دانش آموزان با دانشجویان بود. دانش آموزان، حتی تندتر از بزرگتر ها می گفتند و می نوشتند. در ربط با بست شبلیسی دانشگاه، اعلامیه شیرین دبیرستان های ایران از جمله "غلط بودن" روش آموزش و پرورش را که "اجتماع کوچک مدرسه" را با مشکلات فراوان روبرو کرده، یاد آور می شد و می پرسید:

"آبا هیچگاه مشکلات مدرسه خود را که انعکاس ناسامانی‌های محیط ماست، یا درد های مردم مقایسه کرده ایم؟ ... ما در اجتماعی زندگی می‌کنیم که همه روابطان بر اساس غلط استوار است. فقر و ورشکستگی اقتصادی همه جا ریشه کرده است، حقوق و آزادی های ملت همه جا پایمال شده است؛ ارزش های انسانی بدست مقلدین و فراشان دوره استبداد از بین رفته و حق گوئی و آزاداندیشی جرمی است که آزادیخواهان ایران بارها به مجازات شدید آن رسیده‌اند ... فرهنگ عمومی با پیروی از برنامه های استعماری و کم مسئولیتی ... هر روز تنزل می‌کند ... از دیدگاه دانش آموزان، دولت کودتا نسل جوان را تنها از آزادی محروم نکرده، بلکه از "حیات انسانی" بازداشته است. هم چنین جنبش دانش آموزی، "دبیران خردمند" را نیز به "همراهی و راهنمایی" در "مبارزه علیه دستگاه خودکامه" فرا می‌خواند و به همبستگی با مدرسان برمی‌خاست (بیانیه دانش آموزان مدارس تهران، بهمن ۱۳۳۶).

در همان تاریخ؛ دانش آموزان قزوین نوشتند: باید سوسختانه از مبارزاتی که دانشجویان به راه "کسب آزادی و احیای حقوق از دست رفته ملت ایران" در پیشت دارید، پشتیبانی می‌کرد. آنان نیز انزجار خود را از "دولت سرسپرده شریف امامی" اعلام داشتند. انتخابات دوره بیستم را که در "محیط وحشت و خفقان" و به صورت "فلابی" انجام یافته بود، محکوم کردند و غیرقانونی خواندند. دانش آموزان قزوین نیز همبستگی با اهل قلمسهم و روشنفکران را از یاد نبردند و نوشتند: "همگام و همصدا و دوشادوش روشنفکران کشور علیه هرگونه تجاوزات استعمارگرانه که به حقوق ملت ما می‌شود، مبارزه می‌کنیم و تا پیوسته روزی نهایی، برپیمان مقدس خود وفادار خواهیم بود" (بیانیه دانش آموزان قزوین، بهمن ۱۳۳۶).

این همبستگی به عمل نیز دیده شد. در ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۰، معلمان مدارس تهران در اعتراض به نارسایی حقوق، اجتماعی در برابر باشگاه مهرگان ترتیب دادند. در این مراسم دانش آموزان و دانشجویان نیز شرکت کردند و اجتماع صغی را به تظاهرات سیاسی علیه دولت برگرداندند. قوای پلیس آتش به روی تظاهرکنندگان گشود و یکی از فرهنگیان، به نام دکتر خانعلی، به ضرب گلوله شهرستانی، رئیس کلانتری ۲ - از پای درآمد.

فردای همان روز، ۱۰/۰۰ تن از جوانان و فرهنگیان، در حالیکه جنازه دکتر خانعلی را بر دوش می‌کشیدند، به سوی میدان بهارستان روان شدند. سازمان جوانان تبسبه ملی، به خیال سخن جنازه در جلوی مجلس افتاد. برخی راهی جمع آوری بیل و کلنگ شدند، اما پلیس پیش سستی کرد و جسد را دزدید.

قتل دکتر خانعلی؛ دولت شریف امامی را در بحران شدید فرو برد و استعفای او را سبب شد. فرهنگیان و دانشجویان، اکنون خمودی و رکود ۲۸ مرداد را پشت سر گذاشته بودند. بی چنین بود که تربیت حکومت به دکتر علی امینی رسید.

دولت امریکا، برای مقابله با جنبه ملی، که دوباره سر بلند کرده بود و نیز در جهت تواناندن صدای اعتراضی، امینی را با شعار "مبارزه با فساد"، "اصلاحات ارضی" و آرمان تقویت اسلام در مبارزه با افکار اشتراکی روی کار آورد. در حکومت ۱۴ ماهه او بود که

"نهضت آزادی" یا گرفت و عاضی به فعالیت برخاست.

بعد از انقلاب مشروطیت، امنی نخستین کسی بود که درهای مجلس را پس و فرمان شاه را جایگزین قوانین مجلس کرد. خود لقب "تخت وزیر خود مختار" گرفت و شاه که دستکم به ظاهر، زبطی قانون اساسی، صبری از مسئولیت بیود، بار دیگر به مقام مسئول رسید. با این حال شعار اصلاحات ارتقی در نزد بسیاری گیرایی داشت. امینی از این وجهه هم در خراب کردن چهره مصدق به عنوان "فتوودال" بهره جست.

در خاموش کردن صدای چپ، که در آن سال ها برای حزب توده توه خورده می کرد، امینی وزارت دادگستری را به نورالدین الموتی، از اعضای حزب توده سپرد، تا آزادیخواهی خود را به جهانبیان ثابت کند. هم چنین برای خاموش کردن اعتراض فرهنگیان، وزارت فرهنگ را به محمد درخشش، رئیس باشگاه سهرگان بخشید.

در زمان او بود که شعار "دانشگاه مال مردم است" جان گرفت و هم بدین عذر دانشگاه تعطیل شد.

و باز در زمان او بود که جنبش دانشجویی، پویاتر و با تجربه تر از همیشه، سخنگوی خواست های زمانه شد.

نخست با انتخابات بیافازیم، که انتخابات مجلس بیستم منحل اعلام شد. دولت امینی به انکس، احزاب نو خاسته و یاران از راه رسیده، بکسر درهای مجلس را بست و اعلام داشت: "اکثریت مردم انتخابات نمی خواهند". این چنین و برای نخستین بار بساط مشروطیت را برچید و ایران را به دوران بااموالدین شاهی بازگرداند. اکنون سرکوب را هم می یاست به شیوه نوین سازمان داد که بهترینش همانا بستن در دانشگاه بود، چنانکه خواهیم دید.

جوانان هبور دست، و سیاست دولت جدید را بدرستی نخوانده بودند. شعار مبارزه با فساد که به مفهوم "ازکجا آورده ای" هم بود، گیرائی داشت و بسیاری را به توهم واداشت. حتی ایجاد "سازمان امنیت اجتماعی" هم که پایه هایش به دوران مصدق ریخته شد، توجه روشنفکران جوان را به خود جلب نکرد. از رهبران جبهه ملی تعدادی به دولت جدید روی خوش نشان دادند و مهدی بازرگان برنامعه امنی را در جزوه های سیاسی خود پرداخت و با الفاظ و بیسان مذهبی به خورد جوانانی داد که می رفتند بر "غریزدگی" خط بطلان بکشند و هویت ملی را در اسلام تریز جستجو کنند.

اعتراض دانشجویان، این بار از دانشگاه شیراز آغازید. سب این بیز که محل تشکیل "کنفرانس سنتو" را در این دانشگاه قرار دادند. در ۲۱ اردیبهشت و اول خرداد، دانشجویان بیا خامتند. در قطعنامه ای که بدین ستاحت انشار دادند، نوشتند: "ما با تشکیل ایمن جلسات در محیط علمی دانشگاه مخالفیم. ما مخالف پیمان سنو که باعث نفوذ سیاست خارجی است، هستیم. ما نمی خواهیم در مخاصمات بین الملل وارد شویم، در بلوک های نظامی شرکت کنیم. کلمه سنتو به هر شکل و تیافه ای باشد مورد نفرت مردم ایران است. ۱۰۰ شکم گرسنه و بدن برهنه احتجاجی به توپ و تانک ندارد. هر چه زودتر کنفرانس خود را تعطیل

کنید... " (تظلمنامه دانشجویان دانشگاه شیراز، (خرداد ۱۳۲۰).

دولت امینی برای جلوگیری از تکرار شدن ماجرای خانعلی و همبستگی معلمان، دانش آموزان و دانشجویان، به دنبال برگزاری مراسم چهارم توسط کمیته دانشگاه، دست به اخراج و بازداشت های فردی زد تا رهبران جنبش را بهنگام از صحنه دور کند. علاوه بر تمفید های پراکنده در مدارس، از جمله در دارالفنون، برخی از دانشجویان را از دریافت هزینه تحصیلی محروم کردند. با این همه کمیته دانشگاه برنامه بزرگداشت سالروز ۲۰ تیر را تدارک دید و دانشجویان را به اجتماع در میدان جلالیه فراخواند. پلیس به سحاصره میدان برآمد و تعدادی از دانشجویان را دستگیر کرد. دکتر امینی در ترحیمه این سرکوب می گفت: "دانشگاه مسائل دولت است است نه دانشجویان"، این دانشگاه به هزینه دولت ساخته شده نه دانشجویان، بنما براین، حق اعتراض نیست. وانگهی اگر دانشجویان به هواداری از مصدق و یا جهید ملی دست به بزرگداشت ۲۰ تیر زده اند، باید بدانند که "این احزاب و دسته ها مخلوق سنه های دموکراتیک نبودند، هیچگونه زمینه اجنباعی نداشتند، آنها خلف پروژه های بودند که در شوره زار هرج و مرج، آن روزها ناکهان و خلق الساعه می رویدند. آنها پرندگان مزده آور بهشت نبودند." پس از همین روی بود که "دولت با انجام آن تظاهرات مخالفت نمود و اعلام داشت با تمام قوا از برگزاری چنین میتنگی جلوگیری خواهد کرد" (نطق علی امینی، اطلاعات ۱۴ مرداد ۱۳۲۰).

در دوران امینی بود که با پا گرفتن سازمان امنیت، تبلیغات گسترده در جهید جلبیب جوانان به "ترقیات شگفت انگیز کشور" آغاز شد. دانشجویان ایرانی مقیم آمریکا را به هزینه دولت، فراخواندند تا آن ترقیات را بستانید و معترضان را سرزنش کنند. سیل سیاسی و چاپلوسی بر زبان دانشجویان "مهمان" جاری بود و پذیرائی و دیدار و گردش رایگان بسی پایان.

واکنش "کمیته دانشگاه" از کمبود رشد سیاسی دانشجویان تهران حکایت می کرد. سی رساند که جوانان در فقدان احزاب و گروه های آگاه، از ترسیم واتعبیت های اجتماعی و ارائه شناخت درست و منین از احوال کشور خود، ناتوانند. در نامه سرگشاده به "مبهمانان گرامی" باز سخن از شعارهای کلی می رفت، از این دست که: "از شما می خواهیم پیره ملین ها ایرانی گرسنه را که دستی در زنجیر دارند پیش چشم ببینند" و با "شکنجه گاه های سراسر ایران" راه که هنوز وجود بداشت، "از یاد نبرید" و الی آخر (اعلامیه کمیته دانشگاه تهران ۱۰ تیر ۱۳۲۰).

دولت امینی از این ضعف دانشجویان، که در فقدان احزاب، نقش حزب بازی می کردند و نتوانش را نداشتند، بهره برداری می کرد. اگر کمیته دانشگاه تنها، چنانکه وبسزگی جنبش دانشجویی است، به افشاکری علیه سرکوب فرهنگی بسنده می کرد، چه بسا دولت امینی قادر به سودجویی از ضعف و خنات احزاب دربیگار با دانشجویان نمی بود.

در امر تبلیغات دولت، گامی پیش تر نهاد. در روزنامه های رسمی کشور ستون "گرسی آزاد دانشجوی" را کشید. دانشجویان وابسته به حکومت را به گفتگو در باره احزاب کشاند.



خودتای ۲۸ مرداد عنوان شد، غرض جز این نبود که پیام ۲۰ تیر را کودتا و کودتای ۲۸ مرداد را انقلاب بخوانند. رویداد نخستین را "وابسته" و دومی را "ملی" قلعه‌داد کنند. در همین راستا دانشجویی به نام عبدالله شکری، در ستون روزنامه‌ها، به دکتر بیژن استاد دانشگاه هشدار می‌داد که "دسپهایی در کار است" تا میان دولت و ملت "تفرقه" اندازد. باید ملت متحد باشد اما "نه در خیانت"، نه در پشتیبانی از ۲۰ تیر و دولت مصدق که حکومت نظامی را لغو کرد. "نا دست نشانندگان روسه بترانند دست به تظاهرات برند" + آری، دکتر مصدق جز عمال روس "طرفداران دیگری نداشت" + آنگاه آن دانشجوی در ربط با دولت زاهدی می‌گفت: تیمسار زاهدی پایه "سازمان امنیت فعلی" را ریختند، تا آزادی بیشتری برقرار باشد. اکنون هم "بنده آقای امینی را با آقای دکتر مصدق مقایسه نمی‌کنم +۰۰۰ انصاف خلاقی که دکتر مصدق انجام داده امینی انجام نداده +۰۰۰ چرا می‌گویند کودتای ۲۸ مرداد؟ +۰۰۰ مگر فرق ۲۰ تیر با ۲۸ مرداد چه بود؟" این بود که چون مصدق ارتش را تعقیه کرد و گروهی از ارتشیان را بازنشسته، بنابراین "در ۳۰ تیر ارتش نتوانست مقاومت کند و در ۲۸ مرداد مقاومت کرد" یعنی در ۳۰ تیر "مردم تاجر به مقاومت نشدند؛ اما در کودتا "مقاومت کردند" (اطلاعات، دوشنبه، ۸ آبان ۱۳۴۰).

هیچکس بر آن نشد که این اباطیل را که بر کودتا صحنه می‌گذاشت، نشی و طرد کند. جبهه ملی جواب هم نداد. حتی نقش آمریکا و انگلیس و یا رشوه‌ای را که خود امینی از آمریکا ستانده بود، طرح نکردند. آوردن دولت آمریکا، برای جبهه ملی، که هنوز به مرحام ارباب امید بسته بود، خوش آیند نبود.

در این دوره که احزاب از ارائه برنامه و مبارزه عملی ناتوان بودند، دو گرایش در جنبش دانشجویی رو به رشد بود. یکی گرایش مذهبی که سرخوردگان جبهه ملی بی‌بخار را بسطه سوی خویش می‌کشید و "نهضت آزادی" سردمدارش بود، و دیگر سرخوردگان حزب نموده که کوشش و خیزش سایرین را الهام بخش مبارزات خود قرار دادند. از این پس بارها دانشگاه در پشتیبانی از رویدادهایی که فراسوی مرزها رخ می‌داد، بپاخواست. از جمله در ۱۴ آبان ۱۳۴۰، که کمیته دانشگاه دانشجویان را در همبستگی با "مبارزات مردم الجزایر علیه استعمار" به حرکت آورد (اتلامیه کمیته، ۱۴ آبان ۱۳۴۰). هم چنین و هم در این سال بود که شعار "جنگ صلحانه" در بیانیه‌های دانشجویی نقش بست. به تعبیر دیگر دانشجویان ناامید از احزاب موجود، راه‌های نوین مبارزه را طرح می‌کردند و در همین راستا با مضمونی کجدار و مریز گذشته می‌پیریدند.

دولت امینی که خطر را می‌دید، به عنوان تهدید "تعطیل دانشگاه" را پیش کشید و در باب برگزاری مراسم ۱۶ آذر هشدار داد، نخست روزنامه "فرسان" وابسته به سازمان امنیت مقدمات بستن درهای دانشگاه را، در جهت آماده کردن اذهان، بدین مضمون طرح کرد، که خرابکاران آماده خیانت شده‌اند؛ "از ظواهر و قرائن چنین برمی‌آید که دسپهایی در دانشگاه شروع به اخلال نموده است" - هنوز "نحوه اجرای برنامه‌های دشمنان ملت" معلوم نیست، اما شکی هم نمی‌توان داشت که آنان همانا "عمال حزب توده و عررسک‌های خیمه شب بازی آنان

بنام جبهه ملی هستند" . دانشجوی راستین اگر به دانشگاه می‌رود، تنها بدان تعدد است که خود را "آماده خدمت به سپهر" نماید . پس دانشجوی باید بداند که در این سلطنت انگلیس "کمونیست مسلط باشد، به آنها مجالی نخواهد داد و دین و ایمان و ملیت و استقلال آزادی را از بس خواهد برد" . بنابراین دانشجویان باید "غناضر مزدور و بیگانه را از میان خود برانند" و رئیس دانشگاه در "سیارزه یا عدل بیگانه در این مکان مقدس" اقدام کند آخر ما، ۶ آذر ۱۳۴۰ .

سازمان امنیت این هشدار را به روزهایی می‌داد که حزب توده در میان جوانان نفوذی نداشت و جبهه ملی هم به خاطر بی‌عدلی، وجهه خود را روز بروز بیشتر از دست می‌داد . پس در واقع روی سخن ساواک با کل دانشجویان و دانشگاه بود . در همان روزها نطق‌های دکتر امینی هم منظور اصلی دولت را که بستن دانشگاه بود، لو می‌داد . دکتر امینی اعتراض می‌کرد که هنوز اتفاقی نیفتاده، اما باید از "هرگونه پیش‌آمدی" جلوگیری کرد . از این قرار که اکثر دانشجویان سالروز ۱۶ آذر را برگزار کنند، زمینه را برای "روی کار آوردن یک حکومت نظامی فراهم" آورده‌اند (نطق امینی، اطلاعات: ۱۰ آذر ۱۳۴۰) .

زمزمه تعطیل دانشگاه از ۱۲ آذر آغازید . روزنامه‌های رسمی کشور مساله را به عناوین گوناگون طرح کردند . نوشتند: دولت باید از بروز اغتشاشات در کشور جلوگیری کند، "حنی اگر به قسمت تعطیل دانشگاه تمام شود" . در تائید گفته‌های امینی و در تکرار همان هشدار افزودند: "ما با هر گونه اقدامی که در این راه بشود، یعنی در راه حفظ حیثیت و احترام دانشگاه و دور نگهداشتن دانشجو از جنجال و آشوب کاملاً موافقیم" . زیرا اگر "در دانشگاه بمناسبة ۱۶ و ۱۹ و ۲۱ آذر و با بهر مناسبت دیگر جنجالی پیش بیاید و ... خدای نکرده به خارج کشیده شود و استقرار یک حکومت تند و نظامی را سریع‌تر کرده و آزادی‌ها را موجود در سلطنت را مورد تهدید حتمی و شدید قرار می‌دهد" (خوشه، یکشنبه ۱۲ آذر ۱۳۴۰) دانشجویان گرچه از پای ننشستند و مراسم سالروز ۱۶ آذر را تدارک دیدند، اما هشدار رژیم را بهائی ندادند و در بیانیه خود اشاره‌ای به تعطیل دانشگاه نکردند . اعلامیه کمیته دانشگاه پیشنهاد می‌داد که ۱۶ آذر "روز همبستگی جوانان ایران" اعلام شود . جز این نکته سخن تازه و باتعبیر نوینی به چشم نمی‌خورد . اعلامیه از جمله می‌گفت: "با بزرگداشت دلاوریهای شهیدان دانشگاه و با الهام از قهرمانیهای آنان ۱۶ آذر را ... روز همبستگی جوانان ایران در سراسر گیتی اعلام کرده و از همه نیروهای اصیل و ارزنده که در هر نقطه جهان شاهد جنایت‌های هیات حاکمه فاسد ایران هستند، می‌خواهیم که با سیار از فداکاریهای شهیدان دانشگاه، ننگ و نفرت خود را از آدم‌کشی‌های هیات حاکمه ایران اعلام داشته، بر شکوه و جلال این روزهای تاریخی بیفزایند" (اعلامیه کمیته دانشجویان دانشگاه تهران، ۱۴ آذر ۱۳۴۰) .

صبح پنجشنبه پرچم دانشگاه به صورت نیمه افراشته درآمد . دانشجویان در مراسمی بسا شکوه‌تر از همیشه، در حالیکه عکس شهیدای خود را در جلو صف حمل می‌کردند، یکبار محوطه دانشگاه را دور زدند و رویروی دانشکده هنرهای زیبا گردآمدند . در این مراسم هما دارایی،

و دو دانشجوی دیگر با نام‌های غازی و شیبانی (که به نازگی از زندان آزاد شده بود) سخن گفتند. سپس حسینی، دانشجوی دانشکده فنی به باد ۱۶ آذر گفت: "تشیئات مذبوحانسه، هیأت حاکمه و سازمان امنیت را که سعی می‌کردند دانشجویان را اخلاک‌گر معرفی کنند و با درج اعلانات و تلگراف‌های تلافی‌رسانانه دانشگاه را حفره جلوه دهند" محکوم می‌کنم. ایطشاهی دانشجوی دانشکده حقوق هم افزود:

"هیأت حاکمه ایران مجبور است به نماز حرکت و جنبش نسل جوان برتعظیم فرود آورده و تحول و حرکت خواست طبقه جوان و نسل انقلابی کشور ماست. مقصود از انقلاب برهم‌سازیدن روابط غلط و ناهنجار و غیرمنطقی اجتماع است. این کار در آغاز نیاز به تیم مسلحانه ندارد، اما اگر در برابر مسالمت، روزگوشی خودنمایی کرد، آنگاه مردم بر طبق اعلامیه جهانی حقوق بشر، به عنوان آخرین علاج به قیام بر ضد ظلم و فشار مجبور می‌گردند" (پاسام دانشجوی ۱۷ آذر ۱۳۴۰).

این نخستین بار بود که جنبش دانشجویی، تحت تاثیر جنگ الجزیره، و پیش از سرپا شدن سازمان‌های سیاسی-نظامی، سخن از انقلاب و جنگ مسلحانه می‌راند، که به شعار جبهه ملی بود و نه شعار حزب توده. نیز هیچ یک از بیانیتهای و شعارهای دانشجویی اشاره‌ای به مذهب و یا رهنمودهای "نهضت آزادی" نداشت. چپ‌نویس و بریده از حزب توده آرمان‌ها و مشی‌آسی خود را از خلال جنبش دانشجویی بیان می‌کرد و راه‌های مبارزه سیاسی سال‌های بعد را بر می‌نمود.

از ویژگی‌های دیگر مراسم ۱۶ آذر آنسال حضور اولیای دانشجویان در پشت میله‌های دانشگاه و تاشد آن مراسم بود. خانواده‌ها شعار می‌دادند: "ما مبارزه فرزندان خود را تأیید می‌کنیم. پیروز باد دانشگاه. ملت از دانشگاه پشتیبانی می‌کند".

دیگر اینکه، مراسم آنسال همچنانکه خواست کمیته بود، سرسری شد. در اصفهان، تبریز، آبادان، اهواز، سالروز ۱۶ آذر برگزار شد. قطعنامه دانشجویان اصفهان می‌گفت: "۱۶ آذر در تاریخ مبارزات دانشجویی ایران فراموش نشدنی است، خون برادران دانشجوی ما ۰۰۰ که به دست دژخیمان به زمین ریخت، می‌جوشد و برادران دانشجو را به مبارزه می‌طلبد".

دانشجویان دانشگاه تبریز نیز در بنامیه خود خواستار ختم "توقیف غیرقانونی پیشوای بزرگ ملت ایران جناب آقای دکتر مصدق" بودند و می‌گفتند: "ما دانشجویان دانشگاه تبریز اقدامات دولت آقای دکتر امینی را غیرقانونی دانسته، هر دولتی را که برخلاف اراده ملت و از طریق غیرقانونی حکومت کند و از خود بدون ملاحظه مجلس شورای ملی قانونی بیافریند محکوم می‌کنیم و اطمینان به چنین دولتی نداریم" (قطعنامه دانشجویان دانشگاه تبریز ۱۶ آذر ۱۳۴۰). روشن است که اشاره دانشجویان به تعطیل مجلس و جانشینی فرمان به جای قانون است.

در دانشکده فنی آبادان، مراسم ۱۶ آذر به مبارزه علیه کارشناسان امریکایی تبدیل شد. هم چنین جنبش دانشجویی به مبارزات کارگران نفت پیوست. شعارها سیاسی بودند و با خواست‌های کارگری علیه استعمار کارکنان نفت، همراهی و همسوئی داشتند. شرح ماجرا

بزرگداشت مراسم ۱۶ آذر از سوی مقامات دانشگاهی آبادان معنوع اعلام شد. رئیس امریکائی دانشکده، پیش از برگزاری مراسم و به قصد ارباب، دوتن از دانشجویان دانشکده را که رهبران جنبش نیز بودند، اخراج نمود و دانشجویان را از مداخله در سیاست منع کرد. به گفته بیانیه دانشجویان آبادان، تدارکات ۱۶ آذر "مقامات شرکت نفت را به تکلیف و استیلا خواستند با "ارباب و تهید" جلوگیری کردند. نخست گروهی را اخراج کردند، برخی را در تنگنای مالی گذاشتند و دستور اشغال خوابگاه دانشجویی را دادند. اطلاعیه‌ها رئیس امریکائی دانشکده به مراجع می‌گفت: "ما هیچ نوع جنبش و فعالیت و اقدام سیاسی را از طرف دانشجویان، که با برنامه درسی آنها تداخل کند، برسمت نمی‌شناسیم و مدعی سوانح تحمل کنیم". اطلاعیه آقای "کراسن" کمیل دانشکده نیز می‌افزود: "تمام اینگونه اقدامات دانشجویان را دانشکده باید با تنظیم و تصویب اداره نماید. در صورت نخلت سبب اخراج آنها از دانشکده خواهد شد".

به رغم این همه تهدید و هشدار، دانشجویان در روز عوعود، با پلاکاردهای خود به سوی دانشکده روان شدند، در حالیکه پلیس از پیش محوطه را محاصره کرده بود. مراسم ۱۶ آذر در زیر باران شدید اجرا شد. خراست قطعنامه دانشجویی این بود که رؤسای بیگانه کنار بروند و دانشجویان اخراجی بازگردند. نوشتند: "ما اجازه نمی‌دهیم که یک نفر خارجی در امور سیاسی ما مداخله کند" (پیام دانشجو، ۱۶ دیماه ۱۳۴۰).

اما در ربط با کارگران، از یاد آوری چند نکته کوتاه ناگزیریم.

اعتراضات دانشجویان در این سال با مبارزه و اعتصاب کارگران آبادان و سایر شهرهای ایران همزمان بود. از اوایل بهار کارگران در اعلامیه‌های مراسم مردم رابه شرکت در مراسم یکم ماه مه فرا می‌خواندند. از جمله کارگران فلزکار در اعلامیه‌ای که به مناسبت روز کارگر انتشار دادند، خواست خود را چنین اعلام داشتند: ۱- اصلاح و اجرای قوانین کار و سازمان بیمه‌های اجتماعی. ۲- رفع بیکاری "مزمین شهرها و روستاها". ۳- "تجدید نظر در مالیات‌های غیر مستقیم و برقراری مالیات‌های تصاعدی". ۴- انقاي سریع بیمه ندریجی و ایجاد بیمه کامل برای همه کارگران. ۵- "تقویت و حمایت از صنایع داخلی و جلوگیری از ورود کالاهای مشابه". ۶- "وجود آوردن تسهیلات کافی جهت تشکیل صندوقها و اتحادیه‌های کارگری". ۷- تعیین حداقل دستمزد با توجه به شاخص زندگی. ۸- "شناخت حق اعتصاب که تنها سلاح طبقه کارگر است، طبق موازین بین‌المللی". ۹- جلوگیری از اخراج‌های فردی و دسته جمعی (اعلامیه سندیکای کارگران فلزکار و مکانیک حومه تهران، ۱۳۲۰).

اعلامیه دیگری در ربط با روز کارگر می‌گفت: "مقاماتی که قدرت شنیدن اعتراض کارگران و رحمتکشان حق طلب و مبارز را نداشتند ۰۰۰ در صدد برآمدند قیام بی‌سابقه قاطبه را تحجیران نیای بشریت را سرکوبی کنند ۰۰۰ در کشور ما نیز زحمتکشان و کارگران این روز تاریخیسی را به عنوان روز افتخار و شرف و رنج و زحمت جشن می‌گیرند ۰۰۰ و معتقد هستند که مبارزه حق طلبانه و ملی و یک بارچه آنها تمام مشکلات فعلی را منگوب و منکوب ساخته ۰۰۰ و ملت

ما را در موقعیتی قرار خواهد داد که سائل آزاد جهان در نتیجه مبارزه های خستگی ناپذیر خود به درک و تحصیل آن نائل آمده اند» (اعلامیه نهضت کارگری ایران، دیماه ۱۳۴۰).

از آغاز سال ۱۳۲۰، شرکت نفت دست به اخراج کارگران زد. در آبان همین سال ۱۲۵۰ نفر برکنار شدند. برخی از کارگران شورشی را به دست سزاوار دادند، نیز در سائید ناسه هائسی که از کارگران سرسپرده گرفتند، به سرکوب کارگران جنبه قانونی بخشیدند. در اعتراض به این اقدامات، کارگران آبادان خطاب به یاران خود نوشتند: "کنسرسیوم نفت در آبادان از اول سال تا نیمه اول آبان ۶۰۰ تعداد ۱۲۵۰ نفر از همکاران شما را بر خلاف اصول انسانیت و قوانین موجود بین‌المللی اخراج کرده و در نظر دارد تا در سال دیگر ۷۰۰۰ نفر از برادران کارگر و ۲۰۰۰ نفر از همکاران کارمند شما را بیکار کند، و برای اینکه به این نمل‌پلید خود جنبه قانونی بدهد، درخواست های مخصوص چاپ کرده و به زور به امضای کارگران می‌رساند. اگر کارگری از جریا کار مطلع‌بزد و از امضا خریداری کرد، او را تحویل سازمان امنیت می‌دهد تا با تهدید و شکنجه و بالاخره تبعید شرش را از سر اربابان نفتی کم کند» (اعلامیه کارگران شرکت نفت آبادان، آبان ۱۳۲۰).

از آنجا که این اعتراضات در آستانه ۱۶ آذر جان گرفتند، جنبش دانشجویی بی‌تفاوت نماند. برای نخستین بار در اعلامیه های دانشجویی بعد از ۲۸ مرداد، واژه های چپی نمایان شدند. سخن از رنجبران رفت. بهانه‌ای برای پشتیبانی از زحمتکشان بدست افتاد. شیوه نگارش، هنوز حکایت از ناپختگی و چه بسا آشفتگی افکار داشت. در نامه سرگشاده به دکتر امینی، دانشجویان نوشتند: "از شما آقای امینی می‌پرسم که اخراج کارگران زحمتکش نفت، بدون مجوز قانونی و بی‌خانمان کردن طبقات رنجبر ملت ما هم از جمله قسرها داد کنسرسیوم است؟ هرگز می‌تواند برای منافع بیشتر جیب های خود یا زندگی کارگران و زحمتکشان ما بازی کند؟ ما اعتراض خود را به این اقدام ضدانسانی و ضدملی اعلام داشتیم و همه جانبه پشتیبانی خود را از کارگران زحمتکش نفت اعلام می‌داریم. آقای امینی، این هم سند و برگه دیگری است که به پرورنده سیاه و کثیف شما در نزد ملت ما اضافه می‌شود، که شما جان و مال رنجبران ما را مثل ابزار و آلات نفت در اختیار بیگانگان گذاشته‌اید" (پیام دانشجوی، آذرماه ۱۳۴۰).

همچنین و باز برای اولین بار، جنبش دانشجویی به گفتگوی مستقیم با جنبش کارگری برآمد. حتی دانشجویان بر آن بودند که آگاهی را به میان طبقات رنجبر ببرند، از بحسبران اقتصادی کشور سخن گویند، به هم‌دردی با روشنفکران و بازاریان برخیزند، تورم و گرانسی را پیش بکشند و این‌ها جمله‌گی تازگی داشت. در بیانیه‌ای خطاب به کارگران و نیز دهقانان دانشجویان هشدار می‌دادند: "حکومت شاه باز هم به فشار جدیدی بر ضد ملت ایران مبادرت کرده است و ... مَشْتی چپ‌اولگر طبقات محروم و زحمتکش ما در بدترین شرایط زندگی می‌کنند و در فقر و نکبت شدید دست و پا می‌زنند، در حالیکه پعشه ژران و بازاریان با کسادی و ورشکستگی مزاحه هستند ۶۰۰ هزاران کارگر و روشنفکر بیکار هستند و هزینه زندگی به نحو سرسام‌آوری بالا رفته است ۶۰۰ این افزایش قیمت ها در سوتعی انقیام می

گیرد که که حکومت میلیاردها ریال صرف ارزش و پلیس و سازمان امنیت و تبلیغات مسخره می کند. این افزایش قیمت ها در موثقی انجام می گیرد که شاه و درباریان و چاکرانی و ثارنگران میلیاردها ریال در بانک های خارج از کشور انباشته است. هموطنان در مقابل این تحمیل و فشار جدید حکومت شاه تسلیم نشوید، بهر وسیله که می توانید در مقابل این تحمیل که باز هم بر فقر طبقات محروم و زحمتکش ملت ما می افرازد، مقابله کنید. (اعلامیه کمیته دانشگاه، دیماه ۱۳۲۰)

در دیماه آن سال دولت هزینه تحصیلی دانشجوین سال اول دانشگاه عالی را برید. نیز ارباب و تهید دانشجویان ادامه یافت. گروهی را هم از دارالفنون اخراج کردند. بار دیگر دانشجویان دست به قلم شدند و در همبستگی با دانش آموزان، خطاب به نخست وزیر نوشتند: "اخراج دانش آموزان دلسر دارالفنون سوطنه دیگری است برای از بین بردن مظاهر آزادی و آزادیگی."

"... پیکار و نبرد همه جانبه انسان های خون ما به خاطر تحقق پیشیدن و تجدید حیوانات آریان بیست میلیون ایرانی است که ۸ سال پیش دست های بلند متوسک های بنام هیئت حاکمه آنها را در ظلمت یک کوردهای تاجرانوردانه به قبرستان فراموشی سپرد و از سکوت و خاموشی مردم ساکن زده، انتقامی آفرید، مهد دروغ و تملق، درویشی و فریب، مکتب خیانت و وطن تریشی، گورستان آزادی و آزادیگی..."

"... دولت های پیشین، قانون شکنان، پیرین، به انظارها و هشدارهای آزادیگسان و رزمندگان میهن ما وستی نگذارند... امریز شما و همکارانتان ادامه دهندگان آن رسوائی های هستید که ننگ و بدنامی را به جان خریدند و رفسد..."

"... دانشگاه تهران اخراج همزمان مبارز دارالفنون را تحمل نخواهد کرد و برای محو و نابودی توطئه های ضدملی و خلاف اصول انسانی حکومت محسده جوی آقای دکتر امینی ازبای تخیرا بد نشست... دانشجویان دانشگاه تهران تجاور به حاجت مقدس دبیرستان را تجاور بسنه حقوق خرد دانسه و محرومیت دانش آموزان خود را از تحمیل اجازه نخواهند داد..." (اعلامیه کمیته دانشجویان دانشگاه، ...، ۱۳۴۰)

در بهمن ماه این سال بود که دولت امینی دست خرد رو کرد، به سرکوب جنبه علمی داد، از "تعطیل مشروطیت و مجلس" به حراحت پشتیبانی نمود، دانشگاه را بار دیگر بسنه تعطیل دو ماهه کشاند، دانشجویان را عمال بگانه خواند و در جهت مبارزه با اندیشه های آزادیخواهانه، از روحانیون و اسلام، نهضت آزادی یاری گرفت. رویداد های بهمن ۱۳۴۰، بد طرز شکفت آوری بادآور نقش نیروهای درگیر در آستانه انقلاب بهمن ۱۳۵۷ است. هم چنین پیش درآمد نهضت روحانیان در قیام ۴۲ است. موضع گیری های دانشجویان که می رفتند به گروه های اسلامی و غیراسلامی تقسیم شوند، نشان های نخستین از بیداری گروه های است که پا می گرفتند و به شکل نزدیک می شدند.

روز شنبه، اول بهمن، کمیته دانشجویان در همبستگی با دانش آموزان اخراجی دارالفنون و نیز در اعتراض به بسته شدن مجلس، اعلام اعتصاب کرد. در این روز یورش نیروی

پلیس به دانشگاه، ضمن تر و انتقام جویانه تر از همیشه انجام گرفت.  
صبح آنروز دانشجویان در محوطه دانشگاه گرد آمدند تا به سری وزارت فرهنگ روان شوند.  
درهای دانشگاه تازه باز شده بود که کامیون های پلیس و نیروهای مسلح ارتش مرکب از چتر باز  
و سرباز و کماندو و دربان محوطه را محاصره کردند. هنوز چیزی از آغاز برنامه دانشجویان  
نگذشته بود که " ناگاه فرای مسلح با گلوله و سرنیزه و شداق تفنگ و یاخون و بلاک جک ۰۰۰  
به داخل دانشگاه هجوم بردند و با وحشی گری تمام سرو صورت و شکم دانشجویان را با سرنیزه  
پاره نمودند و ۰۰۰ دختران و پسران دانشجوی ۰۰۰ را نقش بر زمین ساختند " (پیام دانشجوی  
۵ اسفند ۱۳۴۰).

سپس تعقیب دانشجویان آغازید. اثاثیه دانشکده ها ویران شد و به غارت رفت. هرچسبه  
کتاب به دست افتاد پاره پاره گشت و بر زمین ریخت. استادان و کارمندان هم که به حمایت  
از اموال دانشگاه و یا همدردی با دانشجویان برآمدند، از ضربات قنذاق تفنگ در امان نماندند  
از جمله در دانشکده حقوق دانشجویان را به صف کشیدند و یک به یک کتک زدند. در باشکاه  
دانشگاه که محل اقامت دانشجویان خارجی بود، دستبرد به جیب دانشجویان زدند و هرچسبه  
پول و ساعت و اشیا، فروشی بود، باخود بردند.

در صحن دانشگاه سرکوب و حشیانه تر بود. دانشجویان رابه سوهای زمینان در حوض باغ  
انداختند. دختران را از سوی سر گرفتند و روی زمین کشیدند. گزاف نیست اگر بگوئیم که  
صحن دانشگاه را از خون جوانان رنگین کردند. در این درگیری ۵۴۰ دانشجوی زخمی و ۳۰۰ تن  
دستگیر شدند.

در این باب، کمیته دانشجویان نوشت: " روز اول بهمن ماه، چتر باز، زاندارم، و پلیس  
پس از یک نبرد خونین دانشگاه را فتح کرد و این خانه دانش و آزادی را به خون کشید. ۰۰۰ چیز  
صدها دانشجوی زخمی و مجروح چیزی در دانشگاه باقی نمانده بود. این عمل سنگین به ننگ های  
دیکتاتورهای جهان افزود. دیکتاتورها در فاجعه دانشگاه روی چنگیز را سفید کردند. روی آن  
هایی را که در سباهی ضرب المثل طاریخند " (کمیته دانشجویان، بهمن ۱۳۴۰).

نامه سرکشاده دکتر فرهاد رئیس دانشگاه به دکتر امینی به نقل می آرزود. زمرای یکی از نادر  
ترین دفعات بود که روسای دانشگاه با دانشجویان به همدردی برمی آمدند، بی آنکه با درخواست  
ها و یا اعتراضات منفی - سیاسی آنان همراه باشند. دکتر فرهاد نوشت: " جناب نخست  
وزیر، بطوریکه با تلفن مرتباً گزارش وضع دانشکده در پیش از ظهر امروز به اطلاع جنابعالی  
رسید، بدون آنکه ضرورتی ایجاب نماید، در ساعت یازده و ربع، نظامیان از نرده ها و درها  
داخل محوطه دانشگاه شده و دانشجویانی را که در محوطه دانشکده بودند شدیداً مفسسروب  
کرده و به عده ای از آنان آسیب فراوان رسانیدند - که بیم تلف شدن بعضی از آنان می رود. در  
این ساعت که بنا به دعوت قبلی، در دفتر اینجانب فرار بود کمیسیون مالی تشکیل شسود  
اینجانب و سام روسای دانشکده ها از پنجره مشرف به دانشکده شاهد و ناظر رفتار نظامیان  
با دانشجویان بودیم. در بازدیدی که یک ساعت بعد اینجانب به اتفاق روسای دانشکده ها  
از دانشکده ها به عمل آوردیم، مواجه با مناظری گردیدیم غیر قابل انتظار و بسیار دلخراش.

ربراً نظامیان در کلاس‌ها و آزمایشگاه‌ها و کتابخانه‌ها به مضر و مخراب ساختن دانشجویان پسر و دختری که از اوضاع خارج بی‌خبر و مشغول مطالعه و کار بودند قناعت نکرده، میکروسکوپ‌ها و ماشین‌های تحریر و سایر اسباب و لوازم را به زمین کوبیده و میزها و قفسه‌ها را واژگون ساختند و درها و شیشه‌ها را شکستند. در بسیاری از سراسراها و راه‌پله‌ها و حتی در کلاس‌ها لخنه‌های خون دانشجویان مضر و مخراب دیده می‌شود. بهداری دانشگاه نیز از این اعمال ناصواب معین‌نمانده، اثاثیه آنجا را واژگون کرده‌اند. به‌علاوه طبق گزارش سرپرست و پرستار آنجا صریحی را از تخت به زیر کشیده و بیمار دیگر را از آمبولانس به خشونت پاشن آورده‌اند. ضمناً سرپرست مزبور و پرستار و همچنین کارکنان و اعضای دفتر دانشکده‌ها را شدیداً مورد ضرب قرار داده و سخت مجروح ساخته‌اند. همین عملیات در باشگاه و طبقات فوقانی آن‌همه محل سکونت دانشجویان خارجی است، جریان داشته است. هم‌اکنون عده زیادی از دانشجویان مجروح و در بیمارستان دانشگاه بستری و تحت درمان هستند. اینجانب از طرف خودم و هم‌زمینان دانشگاهیان به این اعمال غیر انسانی شدیداً اعتراض و به همین جهت تقاضا دارد دستور رسیدگی برای تعیین مرتکبین صادر نمایند. البته تا اعلام نتیجه رسیدگی، اینجانب و روسای دانشکده‌ها از ادامه خدمت در دانشگاه معذور خواهیم بود" (نامه دکتر فرهاد به دکتر امینی اول بهمن ۱۳۴۰).

دولت امینی برای بار دوم دانشگاه را تعطیل کرد. موج اعتراض در سراسر دانشگاه‌های ایران برخاست. دولت با ساختن طومارهای قلابی و گردآوری اعضا از سوی اصناف و بازاریان و انجمن‌ها می‌کرد که دانشگاه به درخواست توده مردم به تعطیلی کشانده شده زیرا که دانشگاه مال مردم است. اولیای دانشجویان از فعالیتهای سیاسی دانشجویان ناخرسندند و امنیت کشور را در خطر می‌بینند. این شیوه را سو به سو، رژیم خمینی به‌کار برد، اما چنانکه می‌بینیم اینکار نه از او بود.

طومارها و انجمن‌نامه‌های "مردم" که در طی بهمن‌ماه ستون ویژه روزنامه اطلاعات و کیهان را سی‌آراستند، به روشنی برمی‌نمایند که حکومت‌های سرکوبگر در همه وقت و در همه کشورهای وامانده چهل‌توده‌ها را سلاح سرکوب و عواصم‌بری قرار می‌دهند و اغلب بدنام آنان و حتی به یاری آنان است که با فرهنگ و آگاهی می‌ستزند. برای نمونه چند عبارت از چند انجمن‌نامه دوران امینی بدست می‌دهیم تا یادآور شده باشیم که "این‌گونه سالهاست که با کله آشناست".

اصناف گوناگون نوشتند: "جناب نخست‌وزیر، همانطور که خاطر عالی مستحضر است، مدتی است ساحت مقدس دانشگاه تهران که پرورش‌دهنده فررندان ما و جوانان و مردان فعال کشور بوده، ملعبه مقاصد سوء عده‌ای عناصر پلید و ماجراجو شده، در نتیجه محیط و کانون علم و دانش به حدی آلوده به صحنه‌های مشمئزکننده گردیده که امکان تحصیل دیگر وجود ندارد".

و با تحت عنوان "ابراز انجمن مردم از تحریکات در دانشگاه" گفتند: "از آنجا که حفظ امنیت و آرامش کشور از وظایف مهم دولت می‌باشد، بدین‌ترتیب انجمن ملی، بخش ۱۸ این



حزرا به خود می‌دهد که در این باره نظریات اصلاح طلبانه خود را " که همانا بستن درهای دانشگاه باشد، به دولت ارائه بدهد .

و باز، انجمن های محلی خیابان های بهار، سراب، انجمن شیروخورشید عسکری هم "به عرض" رسانیدند که که دولت "مبارزه یا فساد را جدا اقدام نموده است و مبلغ زیادی از بودجه کشور اختصاص به فرهنگ و دانشگاه دارد .۰۰۰ عده ای عناصر ناپاک و شناخته شده این محفل مقدس را آلت دست و بلیعه نظریات خود قرار داده اند .۰۰۰ ما فرزندان خود را به مدرسه و دانشگاه برای کسب علم و هنر و تزکیه نفس و پرورش روح انسانی می فرستیم، نه برای هوجب گیری و آلت دست شدن .۰۰۰ تقاضا داریم هرچه زودتر عناصر مفسده جو از محیط تحصیلی فرزندانمان را طرد و ریشه اینگونه مفاسد از محیط علم و ادب برانداخته شود ."

شکفت اینکه دکتر امینی در انقلاب فرهنگی خود، دانشجویان را مزدوران تیمور بختیار رئیس اسبق ساواک می نامید . آنان را به وابستگی به بیگانگان منم می کرد . می گفت اینها همه پشیمان "سلاکی بزرگ"، مخالفان اصلاحات ارضی، و توده های هستند . اتهاماتی که با واژه های مشابه از قبیل "ستکبر" و "مزدوران شرق و غرب" از زبان حکومت اسلامی شنیده شد .

از جمله دکتر امینی در گفتار رادیویی خود خطاب به دانشجویان که در روزنامه های رسمی کشور هم آمده است، می گفت: " همه می دانند که مسائل ناچیز از قبیل اخراج سه نفر دانش آموز و با انتقال آنها از دبیرستانی به دبیرستان دیگر " نمی توانست "منطقا بهانه چنین تظاهرات وسیع دانشجویان دانشگاه باشد " . پس خرابکاران قصد داشتند "دولت نظامی تیمسار بختیار را روی کار آورند و بهره برداری از يك چنین موضوعی لازم بود " .

همچنین دولت امینی از پذیرفتن استعفای رئیس دانشگاه و "مجازات مرتکبین" ، - بسته درخواست دانشگاهیان و دانشجویان - سر باز زد .

پاسخ دانشجویان به اتهامات دولت امینی دندان شکن بود . نوشتند: "به صراحت بگوئیم که مسئول مستقیم جنایات هیات حاکمه فاسد در فاجعه اول بهمن شخص دکتر امینی است" . گفتند: این نخست وزیر "پژ رو" و "سزخرف گو" به گمانش با بستن درهای دانشگاه می تواند اعتراضات را خاموش کند و بی دردسر "به کارهای غیر قانونی خود ادامه دهد" . این نخست وزیر "کوکبی" و "آلت دست" جان کلامش در گفتارها و نوشته ها جر این نیست که "دانشجویان همه اش از سیاست حرف می زنند" و به تحصیل و کار و مشق نمی پردازند . اما نمی داند که دانشجویان "جلوتر از روزی" که "لاشه تنگین" دستگاه امینی را برچینند، دانشگاه را باز خواهند کرد . "استن دانشگاه کار ساده ای نیست" ، يك "جنایت" است" ، و این "لکه ننگه" همواره برای این حکومت باقی خواهد ماند . حکومتی که در دانشگاه را بریندد، از نظر مردم "محکوم" است و "این عمل را در سرسپردگی به بیگانده و آنچه استعمارگران می خواهند" انجام می دهد . اما کار این سرسپردگان عاقبت نخواهد داشت و "شما دیکتاتورها مجبورید دانشگاه ، خانه امید ملت را ، بدون وقفه باز کنید . این تسلی جزان نخواهد بود که تسلیم قانون شکنی های شما شود ، بلکه این شما خواهید بود که لگد

کوب فهرمانار نسل جوان میهن ما خواهید شد" اپیام دانشجوی، شماره اسفند ۱۳۴۰).  
 اما گفتگوی دانشجویان با دکتر امینی گفتگوی کتبی بود. در حالیکه دانشجویان بر آن بودند تا ایستادگی را ناگشوده شدن دانشگاه ادامه دهند، دولت امینی مقررات نوبتسرا به میدان می‌آورد و اعلام می‌کند؛ دانشجویان حق مداخله در امور سیاسی کشور را ندارند و اگر دانشجویی دست به فعالیت سیاسی بزند، تحت پیگرد قرار خواهد گرفت و از دانشگاه اخراج خواهد شد. نیز دانشجویانی که برای تحصیل به اروپا می‌روند، باید محل تحصیل و برنامه دروسی را که می‌خواهند برگزینند، از پیش به مقامات دولتی ارائه دهند.  
 به دنبال رویداد اول بهمن، موج اعتراض سراسر دبیرستان‌ها و دانشگاه‌های کشور را همراه گرفت، که به اختصار می‌آوریم.

۳ بهمن دانش آموزان مدارس دست به تعطیل عمومی زدند و همراه با شعار "استبداد نابود است" محصل پیروز است" تظاهرات گسترده‌ای ترتیب دادند که به درگیری خونین با نیروی پلیس انجامید و منجر به مرگ بیک دانش‌آموز به نام "مهدی کلهر" شد.  
 دانشجویان دانشگاه‌های تبریز، اصفهان، مشهد، اهواز نیز اعلام اعتصاب کردند و جملگی خواهان "بازشدن بدون قید و شرط دانشگاه تهران، تعقیب محرکین، و اجرای خواسته‌های دانشجویان دانشگاه" بودند.

ناآرامی دانشگاه‌ها به داخل شهر هم سرایت کرد. بویژه "تهران وضعی سابقه‌ای پیدا کرده بود. خیابان‌های شهر مثل یکه‌شهر اصفالی پراز کاسیون‌های سرباز، چترپاز و نژادان و پلیس مسلح بود و نیروهای مسلح، آماده حمله به مردم بودند" (اپیام دانشجوی، اسفند ۱۳۴۰).

از آنجا که دانشجویان خارج از کشور نیز در پشتیبانی از دانشگاه تهران و افشای جنایت دانشگاه بسیج شدند، دولت امینی در آمریکا نیز دست به کار شد.  
 در اسفند ماه کنفدراسیون دانشجویان در همدردی با ابران اعلام اعتصاب غذا کرد و بدین مناسبت اطلاعیه مفصلی انتشار داد که کمیته دانشگاه تهران در همان ماه به تجدید انتشار آن برآمد.

دانشجویان ایرانی مقیم آلمان، علاوه بر اعتصاب غذا، از هموطنان خود می‌خواستند که "با انتشار نوشته‌هایی به زبان آلمانی و تشکیل کنفرانس مطبوعاتی، از تظاهرات دانشجویان در ایران پشتیبانی کرده، حقایق را برای عموم روشن سازند" (اطلاعیه فدراسیون دانشجویان مقیم آلمان، کیل، ژانویه ۱۹۶۳). در ۱۶ اسفند دانشجویان ایرانی لندن در اعتراض به سفر امینی به انگلستان و در پشتیبانی از ایران، دست به تظاهرات و راه پیمایی زدند و نیوس-ایلام داشتند: "هرگونه مذاکره با امینی که نماینده هیأت حاکمه ایران است، محکوم است".

یکی از راه‌های دولت امینی برای جلوگیری از تأثیر مبارزات دانشجویان خارج از کشور در افشان عمومی، بسیج هواداران حزب زحمتکشان دکتر بقاشی در آمریکا بود. اینان دست‌های با نام "گروه ملی" به راه انداختند و به انتشار اعلامیه‌های جعلی از سوی دانشجویان

معتزضی بر آمدند + سرکردگان مشهور این گروه، که ما از بردن نامشان خودداری می‌ورزیم، به طور منطقی زیر فرمان اردشیر زاهدی بودند که همواره و حتی در انقلاب بهمن روابط بنیک خود را با امینی حفظ کرد. اعلامیه های گروه در برگه تحت عنوان "شهاب" منتشر می‌شد و هزینه آن را وابسته مطبوعاتی ایران در واشنگتن تامین می‌کرد.

مبارزات و همبستگی دانشجویان داخل و خارج، سرانجام دولت امینی را به نقب نشینی و داشت و دانشگاه تهران در ۱۵ فروردین ۱۳۴۱، یعنی بعد از دو ماه و اندی، درهای خود را گشود.

دو هفته پیش از گشایش دانشگاه، دانشجویان نظر خود را دهانه تر از همیشه و پخته تر از اعلامیه های قبلی ارائه می‌دادند. در مقاله ای با نام "سمای ننگین دکتر امینی" استدلال می‌کردند که دولت امینی به دنبال "بک مانور سیاسی امپریالیسم" روی کار آمد. پیش از "ده میلیون ریال" ده راه آکپی ها، اعلامیه ها، نقش و نگارهای تبلیغاتی خنجر کرد و دم از مبارزه با فساد زد. او همه کوشش خود را بر این نهاد که به جهانبان ثابت کند ملت ایران بیسواد است و ملت بیسواد "احتیاج به انتخابات ندارد" + آنگاه مسئله اصلاحات ارضی را باب روز کرد و اعلام داشت: "بدون اصلاحات ارضی انجام انتخابات آزاد غیر ممکن است"، و بدین مژده در مجلس را نخته کرد. کشتار دانشگاه در واقع در جهت "استقرار کامل استبداد سیاه" بود (پیام دانشجوی، یاد شده).

بار در نوشته ای دیگر، گامی فراتر نهادند، که امروز همه مردم گزچه و بارار هم این نکته را دریافته اند که در ایران دو گروه بیشتر نداریم: "بک اقلیت حاکم و بک اکثریت سحرآمیز" + اولی تنها بدستکاری بیگانگان روی پای خود استاده است. دولت امینی هم از قماش نخستین است و ادامه دهنده راه کودتاگران. "کودتاچیان جدید هم مانند کودتاچیان ۲۸ مرداد عامل استعمار و مأمور اجرای برنامه های آنها هستند. اما امروز کودتا می‌کنند "تا بعنوان استفاده از آخرین حربه و اعمال قدرت، بتوانند منافع حقه مردم را که به مقاومت دلیرانه برخاسته اند باز هم به نفع استعمار به یغما بیاورند" + کودتا می‌کنند "تا بتوانند باز هم به قیمت فخر و گرسنگی مردم ما، جیب های خود و اربابان خود را انباشته تر سازند" + کودتا می‌کنند تا "مقاومت و دمبان و مبارزه مردمی را که از این جنایات به ننگ آمده اند، با سروهای مسلح جنگی، که فقط برای همین روزی آماده ساختند، هرچه وحشیانه تر درهم کوبند" + کودتا می‌کنند "به محیط مقدس دانشگاه همچون یک منطقه اشغالی فزون بیاده کنند و چسبون لشکریان جنگیز بکشند و بسوزند و ببرند" + هشت سال پیش علیه ملت ایران کودتا کردند، امروز هم علیه ملت ایران کودتا می‌کنند" (پیام دانشجوی، ۲۹ اسفند ۱۳۴۰).

در این سال که جنبش دانشجویی این چنین با گوشت و استخوان خود از آزادی اندیشه و بیان و اجتماعات در محیط دانشگاهی پشتیبانی می‌کرد، "نهضت آزادی" که هم در این سال پا گرفته بود، از زبان دانشجویان هوادار خود، زیرکانه همان برنامه دکتر امینی را تکرار می‌کرد، اما در ضمن لحن انتقادی خود را بکه سی داشت تا به انزوا کشیده نشود + دانشجویان "نهضت آزادی" در جهت آراشی دانشگاه و جلوگیری از سرکوب طرحی

داشتند، بدین مضمون: ۱- اینکه "ما سی خواهیم درس بخوانیم و درس محیط آرام و ساکت، احترام را می‌خواهد"، از این هم که "به بهانه های کوچک و دانشا در محیط دانشگاه تظاهر و تعطیل پیش آمد، انرجار داریم" ۲۰ سپهر است از نظر "تعلمیاتی و اداری و مالی" دانشگاه مستقل و تابع شوراهای اسنادن منتخب باشد. ۳- "تعلیم و تربیت هدف اصلی و برنامه عمومی در دانشگاه" باشد، و نیز "انجمن های ورزشی، ادبی و دینی" برپا شود و گسترش یابد، تا "نقویت ایمان" و "احراز شخصیت" جوانان را سبب گردد. ۴- "انضباط" در دانشگاه کاملاً رعایت شود. ۵- آزادی تا حدودی باشد که "مذاحت برای محل و ساعات درس و کار فراهم نیاید و اعمال خلاف شأن دانشجو و دانشگاهی صورت نگیرد و به خارج از دانشگاه تجاوز ننماید" (اعلامیه دانشجویان نهضت آزادی، اسفند ۱۳۴۰) جان کلام حزب مهندسی بازرگان جز این نبود که دانشجویان سخن از سیاست نرانند، تظاهرات نکنند، نظم دانشگاهی را محترم شمارند و خود را با دین و ورزش و غیره مشغول دارند. در واقع او نیز همان شعار "مبارزه با فساد" امینی را به بیانی دیگر تکرار می‌کرد.

"انجمن اسلامی" نیز که به سرکردگی مهندسی بازرگان، سخایی، آیت الله طالقانی و افرادی از این دست برپا شده بود تا به گفته بازرگان "با کمونسم" به مبارزه برآید، در ربط با دانشگاه نه تنها جانب افکار دکتر امینی را گرفت، بلکه پیشقراول قسام ۴۲ وهم چنین پیام آور کمیته های اسلامی امروز شد.

اعلامیه "انجمن اسلامی دانشجویان"، در باب برنامه های دانشگاهی، نخست بر "بیکار و قبیحتی" نکیه داشت. هدف را "مبارزه با فساد" و تبعیت از "ارزش های واجب الاطاعت" می نهاد. بدین قرار:

- ۱- "کوشش در بالا بردن آگاهی نسل جوان نسبت به حقایق و اصول عقیدتی اسلام.
- ۲- "اشاعه هر چه بیشتر این اصول در میان مردم و مبارزه با خرافات و جهل و فساد.
- ۳- "تشکل و ترمجیب جوانان دانشجو به پیروی از یک زندگی شرافتمندانه بر اساس ایمان به خدا، حق طلبی، و عدالتخواهی.
- ۴- "ایجاد همبستگی جوانان مسلمان در همه نقاط و کمک به نهضت جهانی اسلام در راه ایجاد یک دنیا بهتر.

"ما سعی خواهیم کرد نقش موثر خود را در اجرای هدف های بالا ایفا کنیم و در این راه به خدای بزرگ و همکاری همه جوانان مسلمان و مردم شرافتمند متکی خواهیم بود" (انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران، ۱۳۴۰) (نیز در باره نهضت آزادی و دولت امینی، نگاه کنید به نوشته الف. رحیم: نهضت آزادی، در موسیالیسم و انقلاب، شماره ۲، آذر ۱۳۶۱).

در فروردین ۱۳۴۱ که دانشگاه گشوده شد، جنبش دانشجویی برخاسته از یک بیکار سیاسی- فرهنگی، گام در راهی نوین نهاد. اکنون با پیدا شدن احزاب و گروه های مذهبی، سرکوب اندیشه نیز جلوه های دیگر یافت. دانشجویان می رفتند که به دو گروه مذهبی و غیر مذهبی تقسیم شوند، چنانکه در بخش دوم این گفتار خواهیم آورد. اما پیش از آن جنبش دانشجویی را ناپایان تیرماه ۱۳۴۱، یعنی تا برکنار شدن دولت امینی بدست می‌دهیم.

همراه با گشایش دانشگاه، دانشجویان از همان روز نخست، به ارائه خواسته‌های خود بر آمدند که: " ما در آستانه افتتاح مجدد دانشگاه تهران، با تجدید عهد و سوگند در برابر ملت ایران، با عزم راسخ اعلام می‌کنیم که از مبارزه شرافتمندانه خود در راه حقوق و آزادی‌ها ملت ایران و استقرار حکومت قانونی هرگز منصرف نخواهیم شد. ۰۰۰ و خواسته‌های خود را به شرح زیر اعلام می‌داریم:

۱- زندان سیاسی آزاد کردند.

۲- عاملان فاجعه بهمن به سختی مجازات شوند.

۳- قابل دانش آموز شهید مهدی کلهر معرفی و مجازات شود.

"در پایان با ابراز تنفر شدید از آنچه در حادثه فجع اول بهمن بر دانشگاه گذشته است، مراتب نادم و تأثر خود را نسبت به دوستان عزیزی که در فاجعه مذکور به سختی مصدوم گشته، دچار نقص عضو شده‌اند، ابراز می‌داریم، ۰۰۰" (اعلامیه کمیته دانشجویان، ۱۵ فروردین، ۱۳۴۱). چند هفتاد بعد، ارگان دانشجویی، بار دیگر در یادآوری رویداد بهمن، با لحن تندتر می‌نوشت: " جلاها به چه می‌اندیشند؟ ۰۰۰ نه برای آنان که در زندان‌اند و نه برای مسما که به ظاهر آزادیم، این نمی‌تواند سبب گندی و یا تردید در ببرد باشد. آنها می‌دانند کسه مبارز از زندان نمی‌هراسد و هرچه در بند بماند بولادی است که آبدیده می‌شود. ما می‌دانیم که قربانی کردن مدها و مدعا برای يك نهضت مسئله مهمی نیست. ۰۰۰ ولی دیکتاتور ها باید بدانند که در بند ماندن دانشجویان خشم را در دل ما افزون و کینه را از حد بیرون خواهد کرد و بدبستان گوری که برایشان گنده شده، عمیق تر و وحشتناک تر خواهد بود" (پیام دانشجوی، ۲۰ اردیبهشت ۱۳۴۱).

اکنون که از احزاب سیاسی کاری ساخته نبود و چنانکه از محتوای اعلامیه‌ها پیداست، دانشجویان هرچه بیشتر به اندیشه براندازی نزدیک می‌شدند و از رهبران خیانت کار توده و با سازشکار جبهه ملی می‌بریدند، مسئله سانس مستقیم با توده‌ها در اذهان جوانان شکل می‌گرفت و کار در میان مردم، به ساده ترین شکل آن طرح می‌شد.

یکی از گویا ترین این رویدادها و شاید زیباترین صفحات تاریخ جنبش دانشجویی مسئله سبل زدگان محله "جوادیه" تهران و ساختن یک در این منطقه است. هم چنین گزارشی که در این باب خود دانشجویان نگاشته‌اند، از شیرین ترن نوشته‌های نسل جوان ماست که مجملی بدست خواهیم داد تا به یادگار به روزگار بماند.

روز ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۱، اردوئی از دانشجویان در جهت یاری رسانی به سبل زدگان جوادیه و محلات فقیر نشین تهران برپا شد. اردو ما آشنا به وضع منطقه و بیگانه با روحیات مردم جنوب شهر راهی منطقه شد و از همان روز نخست گزارشی روانه تدارک دید. گزارشی دانشجویی با شناساندن احوال عمومی جوادیه آغاز می‌شود که " ۸۰/۰۰۰ نفر" جمعیت دارد، برای اسن تعداد تنها در درمانگاه وجود دارد، و با کمبود پزشک و دارو مواجه است. در دکان های جوادیه شیر یافت نمی‌شود که "وضع بهداشت در جوادیه" را می‌رساند.

هنکام ورود دانشجویان به منطقه "مردم محل با خیرتی عمیق و اعجابی نا شکفته به این

فروش و جنبش ناهپانی می‌نویسند... دانشجویان از بدو ورود دست به کار شدند...  
 دانشجو... در حالیکه چهره‌شان از شوق و چشم‌هاشان از برق‌گینه سبب به مبین فقر و  
 دبیختی ملت معلوم بود، گنگنه بدست بر زمین می‌کوبیدند "تا نهر عریض تر شود و با نیل  
 زمین نهر را لارویی می‌کردند تا آب بهتر جریان یابد... دسته ای یل آجری را که جلوه  
 جریان طبیعی آب را می‌گرفت، خراب می‌کردند... آنطرف تر... پایه های یک پل خرابه را  
 بهم می‌شکستند... در محوطه اردو، دانشجویان دیگر دست به ایجاد یک درمانگاه موقت زدند  
 "که رایگان بیمار می‌پذیرفت و داروی رایگان می‌داد".

مردم جوادیه که سراز کار دانشجویان در نمی‌آوردند و نمی‌دانستند این گروه چرا آمده‌اند  
 به چه قصد دارند، نخست با بی‌ت و حیثیت و شک و تردید نظاره می‌کردند و روزهای اول از روی  
 دوری به درمانگاه هم برهیز داشتند... اما قلب دانشجویان که دست به کار گیل شده بودند، آن  
 قدر محبت و یگانگی در خود داشت، که رفته رفته بی‌اعتمادی مردم محل را زدود...

نزدیک شدن مردم به دانشجویان، برای گرفتن دارو و غیره، دستگاه را به "تکاپو" و هراس  
 افکند... بقول دانشجویان "سکوت و سکون جوادیه" شکسته بود... در یک روز "۲۰۰ بیمار" به  
 درمانگاه دانشجویی روی آوردند و تعدادی هم بستری شدند... احساس مردم... اندک اندک  
 شکل می‌گرفت و سحیر و سکوت جای خود را به شادی و هیجان می‌داد..."

روز سوم پلیس و سازمان امنیت بر آن شدند تا دانشجویان را بی‌سرودا از محل کسار  
 دور کنند... "توطئه‌ها شروع شد و وقتی دانشجویان به محل اردو رفتند، وکیل کسار را  
 در اختیارشان گذاشتند... اما دانشجویان از پای ننشستند... گفته بودند سه پل در جوادیه  
 خرابند زد و بند عهد خود ونا کردند..."

در همین روز دانشجویان دانشکده فنی کار تعریض نهر را پایان دادند و درمانگاه موقت  
 از ۱۸۰ بیمار پذیرائی کرد...

اکثر مردم می‌کوشیدند تا به شیوه‌های گوناگون احساسات دوستانه خود را به نفعی از  
 دولت... به دانشجویان بنمایانند... سردی و بی‌اعتمادی روز اول از میان رفته بود... برخی آب  
 می‌آوردند، برخی چای می‌دادند، و یکی از اهالی می‌گفت: "وقتی دانشجویان کلنگ می‌زنند  
 خون آدم به جوش می‌آید... چطور ممکن است انسان بعد از ۱۵ سال تحمیل بیاید و عملگی کند..."  
 حتی کودکان جوادیه نیز به جمع پیوستند... "در وسط نهر... تخته پاره‌های روی آب  
 نداشتند بودند که روی آن کاغذی را حمل می‌کرد و به خط بچه‌گانه‌ای روی کاغذ نوشته بودند:  
 بنده باد دانشجویان..."

روز یکشنبه سازمان امنیت به تهدید رسمی برآمد و تعطیل کار را اعلام داشت... "در همین  
 حال مردم جوادیه برای پذیرائی از دانشجویان بر یکدیگر سختی می‌گرفتند و در حالیکه فقر  
 اجازه نفس کشیدن نمی‌داد، همه هستی خود را با دلی گشاده به پای دانشجویان می‌ریختند...  
 آنان را سر سفره خود می‌نشاندند..."

گزارش دانشجویان، ساده دلانسه می‌افزود: "حالا ملت و دولت در دست فطرب قرار گرفته  
 بودند: ملت همراه دانشجو و دولت دشمن دانشجو..."

در خرداد آن روز گروه بیشتری از دانشجویان به اردو پیوستند و تعداد به ۵۰۰ نفر رسید. برخی که کمتر آرموده بودند، آسیب جسمی هم دیدند. از جمله انگشت پای دانشجویی زیر پل ماند و قطع شد. دانشجویان همه اینها را پای اختراعات خود نوشتند و دلشاد از ایمنی که سرانجام به دنیای زحمتکشان راه یافته اند، تا جایی که سیمایش را که از کارگر ترمیم می‌کنند، در خود می‌دیدند و می‌نوشتند: "چهره‌ها از تابش آفتاب تپه‌های شده بودند، لاروسی ادامه داشت، و پایه‌های آژول و دوم پل به طور کامل به پایان رسید."

در این اردو دختران دانشجوی نیز در چیدن آجر و سالمند گل‌باری می‌دادند. "جوایز بسیار شده بود و این بیداری چون موجی سراسر منطقه را فراگرفت." حتی کشتارگاه‌های منطقه "مبلغی از فیوض اعانه دانشجویان را خریداری کردند و صنف‌گرکی دانشجویان را به ناهار میهمان نمود. همان روز سازمان اسنت اعلام کرد: "از فردا اجازه کار نخواهیم داد." اما این شهید هم نگرمت. دانشجویان: دلگرم از همبستگی مردم، پاسخ دادند: "ما در میان نهر به لاروسی خواهیم پرداخت. چترها و زاندارم بیاورند و کار ما را مانع شوند."

روز چهارشنبه کار دو پل که به سمت دانشجویان بنا شده، پایان گرفت، اما پل سوم هنوز کار فراوان در پیش داشت. نسل جوان مئروز از این پیروزی یاد می‌کرد و می‌نوشت: "درمان مبارزه در دادگاه اندیشه‌های مردم، در کوچه پس‌کوچه‌های شهر، دانشجویان پیروز بودند. هم دوست و هم دشمن این پیروزی را احساس می‌کردند. یکی از شوق می‌ستاند و آن دیگری از خشم دندان برهم می‌فشرد و چنگد نیز می‌کرد."

برای پایان پل سوم دانشجویان تصمیم به کار شبانه گرفتند و با کار جمعی و طاقت فرسا سرانجام بنای پل سوم را هم به آخر رسانیدند. "مردم و دانشجویان روی پل سوم بزرگ‌کسبه بدست دانشجویان و برای مردم ساخته شده بود، گردآمدند و با احساسی شگرف که در قالب هیچ کلمه یا جمله‌ای نخواهد گنجید، پل را افتتاح کردند." و آنگاه در تودیع از مردم کسه دل به ترک آنان نمی‌دادند، اعلامیه‌ای خواندند و "در میان فریاد شوق آنان محل را سرک گفتند" (گزارش اردو، پیام دانشجوی، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۲۱).

در طی این روزها، چنانکه از گزارش هم‌پیداست، هیچ حزب و گروه سیاسی به اندیشه سربرداری بر نیامد، هیچ کس نمایندگی این و آن طیفه را مدعی شد، هیچ نیروئی نتوانست تکیارچگی جنبش دانشجویی را برهم زند. دانشجویان خود به این نکته پی برده بودند کسه از شعارهای توخالی کاری ساخته نیست. هرگز نمی‌توان دستی از دور بر آتش داشت و بسرای دیگری نسخه سباززه صادر کرد، چنانکه در نتیجه گیری از آزموده‌های خود در اردوی جوایز نوشتند: "تنها با کار در میان مردم و برای مردم، می‌توان مردم را همراه کرد."

ساعت دهم امینی که بر تلاش جنبش دانشجویی و تقوید. نین در برابر خواست‌های بشری استوار بود، راه را به نهخت خمین، با سرکردگی فکری نهخت آزادی، (به سال ۱۳۲۲) گشود. گرچه دانشجویان در برابر آن رویداد "ارتجاعی" استاندند و پیام ۲۲ راه بود "مالکان بزرگ" دانستند، اما تیرد گروه‌های نوپا، از پلن نهخت آزادی، مسلمان دانشجویان را رفته رفته خاموش کرد و جنبش دانشجویی را به راه نویینی سوق داد، چنانکه بدست خواهیم داد.